

## بررسی کوتاهی بر حکمت و فلسفه اخلاق و موسیقی با تأکید بر سه ساز تنبور، دف و سُرنا از نگاه مولوی

مسعودرضا یوحناعی<sup>۱</sup>، مبینا کوزری<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

۲. دانشجوی کارشناسی طراحی لباس دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب

### چکیده

مقاله حاضر می‌خواهد به بررسی دیدگاه مولوی در باب اخلاق و موسیقی بپردازد. این مقاله در ابتدا به بررسی مفهوم فلسفه و حکمت می‌پردازد و سپس هنر، زیبایی‌شناسی و بررسی اخلاق براساس نگاه مولوی پرداخته و در نهایت به بررسی موسیقی و سازهای تنبور و دف و سُرنا از نگاه مولوی در این باب می‌پردازد. از نگاه مولوی، موسیقی می‌تواند انسان را به درجه بالای اخلاقی برساند و انسان را از منیت و "من" گفتن رهایی بخشد؛ اما لازمه این مسئله این است که انسان از خویشتن فارغ شود، چنین انسانی یک انسان رها و آزاد است. انسان مطلوب از نگاه مولوی شخصی است که از کینه خالی شده و گذشت کند. تنبور از نگاه مولوی سازی با مفاهیمی متعالی است و همچنین دف و سُرنا نیز برای او از جایگاه والایی برخوردار هستند.

واژگان کلیدی: مولوی، تنبور، دف، سُرنا، اخلاق.

<sup>2</sup> . mobinakoozari@gmail.com

<sup>1</sup> . masoodrezayouhanaei@gmail.com

## مقدمه

می‌تواند هدف آدمی را که همانا محبت و یاری رساندن به هم نوع و دیگر موجودات است را ترویج نماید. موسیقی می‌تواند به یک امر مقدس اشاره داشته باشد و همچنین می‌تواند یک امر سخیف و بی‌محتوا باشد. «تنها برخی آثار موسیقی هنر محسوب می‌شوند» (شارپ، ۱۳۹۹، ۷).

موسیقی که حالت مقدسی دارد، می‌تواند انسان را به سوی حق تعالی ترغیب نماید. همان‌طور که مولوی<sup>۵</sup> می‌گوید: «ما ز بالاییم و بالا می‌رویم / ما ز دریاییم و دریا می‌رویم / ما از آنجا و از اینجا نیستیم / ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم / لاله اندر پی لاله است / همچو لا ما هم به الا می‌رویم» (مولوی، ۱۳۷۶، ۶۳۳). به هر ترتیب، موسیقی می‌تواند انسان را به مفهوم عمیقی چون خداوند برساند و آدمی را دگرگون نماید. مولوی در مورد ساز<sup>۶</sup> و آواز<sup>۷</sup>، موسیقی و سماع<sup>۸</sup> سخن‌های بسیاری را اذعان داشته است. وقتی به اشعار او رجوع می‌کنیم، در مورد سازهایی چون رباب<sup>۹</sup>، چنگ<sup>۱۰</sup>، دف<sup>۱۱</sup>، تنبور<sup>۱۲</sup>، عود<sup>۱۳</sup>، نی<sup>۱۴</sup>، سرنا<sup>۱۵</sup> و غیره صحبت کرده است. مولوی معتقد بوده است که موسیقی می‌تواند روح انسان را جلا و صیقل بدهد و انسان با موسیقی علاوه بر آرامش، می‌تواند به پالایش درونی دست بزند؛ یعنی موسیقی یک بُعد عرفانی<sup>۱۶</sup> روحانی برای انسان دارد. در این مقاله قرار است به بررسی سه ساز ایرانی و آیینی بپردازیم؛ یعنی سازهایی مورد بحث این مقاله تنبور، سرنا و دف هستند که ترکیب این سه ساز یک هارمونی<sup>۱۷</sup> شگفت‌انگیز پدید می‌آورد. به نظر این سه ساز در موسیقی باستانی و آیینی ایرانی نقش زیادی دارند. تنبورسازی است که به زعم مولوی داستانی کهن در دل خود دارد که انسان باید تزکیه نفس کند تا از این داستان حقیقی آگاه شود. از نگاه مولوی، ساز دارای یک ناله‌ای است که از سر درون خود انسان را آگاه می‌سازد و اصل و ریشه و مبداء وجود هستی برای انسان را مشکوف می‌سازد. آدمی خود نیک می‌داند که این جهان بر پایه ناپایداری است و انسان برای آنکه به مفهوم حقیقی جهان پی ببرد، باید انسانیت داشته باشد و انسانی که بتواند به این نور حقیقی متصل شود، قطعاً می‌تواند جهان را به شکل دیگری ببیند. همان‌طور که مولوی در

موسیقی<sup>۱</sup> چیست؟ پاسخ این سؤال دشوار می‌نماید. اگر بخواهیم به لحاظ علمی بحث کنیم، به اصوات و طنین‌هایی گفته می‌شود که به صورت منظم و هماهنگ شنیده می‌شوند که حاوی یک رنگ است و مانند نقاشی دارای رنگ‌های مختلف است که گویی این اصوات بر روی یک پالت<sup>۲</sup> زده شده‌اند. همان‌طور که ما در نقاشی و رنگ‌شناسی دارای یک طیف و یک تونالیته<sup>۳</sup> هستیم، در موسیقی نیز چنین امری وجود دارد که به گام‌های تونالیته<sup>۴</sup> معروف است. گرچه بحث گام‌شناسی در موسیقی بسیار مبسوط است و در این مقاله مختصر امکان بررسی آن نیست. همان‌طور که هر رنگ در نقاشی یک حس را بیان می‌کند، در موسیقی هر گام و ترکیب آن با گام دیگر انسان را به حالت ویژه‌ای به وجد می‌آورد. موسیقی مانند هنرهای دیگر فقط انسان را غمگین یا شاد نمی‌سازد. این موسیقی است که در او امیدواری و ناامیدی، خشم و نفرت و احساسات دیگر پدید می‌آورد. آدمی با گوش سپردن به موسیقی می‌تواند به فکر فرو رود و یک مفهوم را درک نماید و با جهان‌بینی جدیدی مواجه شود. حتی اگر آن موسیقی بی‌کلام باشد. موسیقی می‌تواند لحظات شادی و غم‌انگیزی را به خاطر انسان بیاورد؛ به‌عنوان مثال، انسان در مواجهه با روزمرگی و پوچی ناامید می‌شود، موسیقی گاهی به روزمرگی و پوچی می‌پردازد و گاه هدف‌دار است و به انسان نوید می‌بخشد.

وجود انسان، دارای یک فلسفه و حکمتی است و بیهوده نیست. به این ترتیب، موسیقی می‌تواند تجلی نور و حتی نشان‌دهنده تاریکی باشد. گرچه وجود نور، همیشه سازنده‌تر است و موسیقی می‌تواند نور را به یاد انسان‌ها آورد. به عبارتی، انسان به سوی روشنایی برود. روشنایی به معنایی امیدوار بودن و هدف داشتن و سرسپرده نبودن است. در اینکه جهان ناپایدار و بی‌اعتبار است، قطعاً فلاسفه شرق و غرب در این باب با یکدیگر هم‌نظر هستند؛ اما موسیقی، به‌عنوان یک هنر شاخص

10 . Harp

11 . Daf

12 . Tanbur

13 . Oud

14 . Ney

15 . Sorna

16 . Mysticism

17 . Harmony

1 . Music

2 . pallet

3 . Tonality

4 . Scale

5 . Jalāl al-Dīn Muḥammad Rūmī (۱۲۰۷ - ۱۲۷۳)

6 . Musical instrument

7 . Vocal

8 . Sama

9 . Rabab



شعر خود می‌گوید: «ما را به چشم سر مبین ما را به چشم سر ببین / آنجا بیا ما را ببین کآنجا سبکبار آمدم» (مولوی، ۱۳۷۶، ۵۳۸). به عبارتی هنر متعالی می‌تواند چشم انسان را به روی حقایق هستی بگشاید و موسیقی به نوع متعالی آن می‌تواند روزنه‌ای را در این بستر تاریک فراهم آورد و انسان به تعالی روح نائل آید و همواره باید به یاد معبود باشد؛ چراکه در این نوع موسیقی ما با ذکر درباره‌ی خداوند سبحان مواجه هستیم. خداوند نور است. همان‌طور که خود می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱۸</sup> به عبارتی خداوند نور آسمان و زمین است و شخصی که چشم دلش به این مسئله روشن گردد، می‌تواند حقایق را مشاهده نماید.

### اخلاق از نگاه مولوی

شهود<sup>۱۹</sup> از بالاترین درجه‌های عرفان است و شخصی که به این درجه رسید، قطعا بیش از پیش حب خداوند در خود را خواهد یافت. کار عاشق این است که در آتش معشوق خود که همانا خداوند است، ذوب گردد و فانی شود و به اصل و مبدأ خویش متصل شود. همان‌طور که مولوی می‌گوید:

«حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو / و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو / هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن / و آنکه بیا با عاشقان هم‌خانه شو هم‌خانه شو / رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها / و آنکه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو / باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی / گر سوی مستان می‌روی مستانه شو مستانه شو / چون جان تو شد در هوا ز افسانه شیرین ما / فانی شو و چون عاشقان افسانه شو افسانه شو / تو لیلۃ القبری برو تا لیلۃ القدری شوی / چون قدر مر ارواح را کاشانه شو کاشانه شو / اندیشه‌ات جایی رود و آنکه تو را آنجا کشد / ز اندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو پیشانه شو / قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دل‌های ما / مقتاح شو مفتاح را دندانان شو دندانان شو / بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را / کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو» (مولوی، ۱۳۷۶، ۷۹۹، ۸۰۰)

مولوی در شعر فوق کاملا در باب اخلاق صحبت می‌کند. او می‌گوید انسان باید عاشقانه و عارفانه زندگی کند. کسی که عاشق است، کینه به دل نمی‌گیرد و حسد نمی‌ورزد. به عبارتی چنین شخصی همچون پروانه است که نور برای او جذبه دارد و به سوی نور می‌رود و مجذوب آن می‌شود و در نهایت می‌سوزد. انسان باید از منیت و "من" گفتن خالی شود تا بتواند به خانه‌ی خداوند راه یابد. به عبارتی باید انسان تمام صفات رذیله و ناپسند خود را کنار نهد و نیکو فکر کند، نیکو رفتار

کند و در نهایت نیکو سخن بگوید. چنین شخصی به مقام فنا فی الله می‌رسد؛ چون از وجود بارتعالی به‌وجود آمده است. در واقع به آن نفس اکمل و کامل پیوسته همیشه جاودان در او خواهد بود. تمام حقیقت در گفتار نبی مکرم اسلام، حضرت محمد (ص) است و انسان مقام والایی دارد که باید به آن برسد و در نهایت انسان همانا متصل شدن به نور خداوندی است. چنین شخصی قطعا به مقام اشرف مخلوقات خواهد رسید. انسان تفاوتش با دیگر موجودات آگاهی و اخلاق اوست و شخصی شایسته این نام است که متخلق به اخلاق نیکو باشد. مسئله اخلاق در موسیقی آیینی بسیار مهم است؛ چراکه شخصی برای رسیدن مقامات عالی به ابتدا باید به پالایش نفسانی برسد، چون خداوند بخشنده و مهربان است، او نیز باید بخشنده، مهربان و با گذشت باشد. خداوند چون نور مطلق است، انسان نیز باید نور شود و بر تاریکی‌ها و ظلمت‌ها بتازد تا بتواند به چشمه زلال حقیقت وارد شود و از ضلال و تباهی به دور باشد. و خداوند باری تعالی او را رشد می‌دهد و به سمت‌وسوی نور هدایت می‌نماید و انسان اینجا است که از بیراهه به دور می‌ماند و به حق تعالی متصل می‌شود. انسان گویی باید از دریچه چشم یک پروانه به جهان بنگرد و وقتی به حقیقت خویش متصل شود و جهان را بدون تاریکی مشاهده و ملاحظه کند و انسان از آلودگی‌هایی که دارد رها شود و ساده‌دل شود، عاشق وجود مقدس و ذات اقدس الهی شود. مولوی می‌گوید: «گر بو بری زان روشنی آتش به خواب اندر زنی / کز شب روی و بندگی زهره حریف ماه شد» (مولوی، ۱۳۷۶، ۲۴۱).

### حکمت و فلسفه

حکمت چیست؟ فلسفه چیست؟ کمی پاسخ دادن به این سؤال دشوار می‌نماید. به این جهت که تعاریف گوناگونی از این دو شاخه ارائه شده است؛ اما شاید بتوان تعاریفی که بیشتر عمومیت دارند را این‌گونه ذکر کرد که «در حکمت و جوان‌مردی کاستن از درد و رنج و مردم از فضایل و اغراض معنوی است و راهی بس مهم به صوفی حق است. اصولا حکیم به کسی گفته می‌شود که طیب دردها، موعظه‌گر و کاشف آلام و مرجع مشکلات مردم بود، حال آنکه در تصوف چنین فضایی ملاک صوفی بودن نبود. در تصوف کمالاتی از قبیل معرفت، فنا و بقا حیرت که کاملا کارکرد فردی دارند، اهمیت داشت نه خدمت به خلق و یا فضایل جوانمردانه‌ای که در ارتباط با خلق نمود، پیدا می‌کند» (عروج‌نیا، ۱۳۹۳، ۹۳)؛ اما در باب تعریف فلسفه، شاید بیش از چند صد تعریف وجود داشته باشد که البته این نشان گستره فلسفه است. معروف است این کلمه را ابتدا فیثاغورس<sup>۲۰</sup> به کار برده است. «نخست کسانی که دوستدار لذتند، دوم کسانی که دوستدار کار و کوششند، سوم کسانی که دوستدار حکمتند. در این برداشت او، غایت حکمت با سیر به سوی

20 . Pythagoras (c. ۵۷۰ BC - c. ۴۹۵ BC)

۱۸ . سوره‌ی مبارکه نور آیه شریفه ۳۵

درونی آدمی، در بزرگ‌ترین تقسیم‌بندی، به دو دسته لذات و آلام انقسام‌پذیرند... مولانا زیبایی را هم به جسم نسبت می‌دهد، هم به نفس و هم به روح... زیبایی روحانی برتر از زیبایی نفسانی است و زیبایی نفسانی برتر از زیبایی جسمانی. کل عالم آفریده خداست، بنابراین خوب و زیباست. خدایی که علمش مطلق است و قدرتش مطلق است و خیرخواهی‌اش علی‌الاطلاق قطعاً شروزشتی نمی‌آفریند؛ ولی نسبی بودن زیبایی معنای دومی هم می‌تواند داشته باشد و آن مشکک و ذمراست بودن زیبایی است... قدرت درک زیبایی فطری است، نه اکتسابی؛ یعنی باید قدرت و نیرویی در آدمی باشد تا بتواند زیبایی‌ها را ادراک کند و آن هم شهود است... مراد از تولید هنری آن فرایندی است که به ایجاد اثری هنری می‌انجامد و حال آنکه اثر هنری فرآورده چنین فرایندی است... گذشته از این، مولانا در باب نقد هنری هم رأی خاصی دارد. او معتقد است نقد هنری تنها باید وجه توصیفی داشته باشد؛ یعنی کار منتقد تنها باید این باشد که زیبایی‌ها را بیابد و مخاطب عام را به آن‌ها توجه دهد. انسان نسخه خداست و بر صورت او آفریده شده است. خداوند میل آفرینش و تولید از جمله زیبایی‌آفرینی دارد و می‌دانیم از نظر مولانا هنر همانا زیبایی‌آفرینی است... به باور مولانا، خدا، مظهر می‌خواست که موجودات و به‌ویژه انسان را بر صورت خود آفرید و آدمیان هم که به او شبیه‌اند، مظهر می‌خواند تا محبوی و خوبی خود را بیازمایند... انسان به‌واسطه شباهت با خدا میل به تولید هنری دارد؛ اما قدرت او بر تولید هنری از کجاست؟ از نظر مولانا خاستگاه قدرت آدمی بر زیبایی‌آفرینی و تولید هنری مشارکتش در خلاقیت الهی است... در آدمی منشأ اثر در این قدرت تولید است، از سویی، قوه خیال است و از دیگر سو، ارتباط انسان با عالم خیال» (جعفری، ۱۳۹۸، ۱۱۷، ۱۱۱).

مولوی می‌گوید: «چو دف از سیلی مطرب هنرم بیش نماید/ بزنی و تجربه می‌کن همه هیهای تو دارم». با نواختن سازی چون دف هنر انسان بیشتر جلوه‌گر می‌شود. انسان نیاز دارد به اینکه بتواند خود را بیان دارد، حال چه با موسیقی و چه با هنرهای دیگر. از دیدگاه مولانا لازم است که آدمی به چنین درکی از فهم و شعوری برسد و این نیاز به تجربه کردن دارد. انسان با تجربه است که پخته می‌شود. موسیقی می‌تواند انسان را در این بلوغ عقلانی کمک دهد و تنها نیاز است که انسان براساس حقیقت حرکت نماید. هنر موسیقی می‌تواند انسان را به اوج برساند و از اوج به نورانیت الهی بر دل او مشکوف سازد.

### موسیقی از دیدگاه مولوی

قبل از اینکه بخواهیم به دیدگاه مولوی در باب موسیقی بپردازیم، لازم است کمی در باب موسیقی و ماهیت آن و همچنین ارزش آن صحبت

رستگاری به معنای کلمه، قرین است» (اعوانی، ۱۴۰۰، ۸۸۱). از طبق این دو تعریف درمی‌یابیم ابتدا رسیدن به تکامل مد نظر است و اینکه انسان بداند که باید در این راه کوشش نماید و دوستدار خرد و عقل باشد. قطعاً شیخی چون مولوی ضد عقل نبود؛ چراکه او می‌گوید: «آن سو مرو این سو بیا ای گلبن خندان من / ای عقل عقل عقل من ای جان جان من» (مولوی، ۱۳۷۸، ۴۷). و این همان عقل استغالی<sup>۲۱</sup> و متعالی است که فلسفه و حکمت در نظر دارند. اگر عقل را دارای درجات بدانیم، عقل متعالی نهایت درجه عقلانی است که وجود دارد. و عقل با تزکیه نفس و اخلاق همراه و همجوار است. برای رسیدن به آن معنویت و عرفان تنها راه تزکیه و پالایش نفس است. همان‌طور که قرآن نیز به آن اشاره می‌دارد. «از جمله دستاوردهای وحی، تزکیه نفس است. منظور ما از تزکیه در اینجا شامل مفاهیم مختلفی است که در قرآن با عبارت‌های گوناگون استعمال شده است؛ مانند خروج از تاریکی‌ها به سوی نور که در آیه‌های مختلفی به کار فته است؛ مانند: ... کتاب است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارش از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری: به‌سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده...<sup>۲۲</sup> چراکه انسان بدون دستگیری وحی نمی‌تواند از تاریکی‌ها خارج شود و به‌سوی نور به پرواز درآید: نفس اگرچه زیرک است و خردده‌دان / قبله‌اش دنیاست او را مرده‌دان / آب وحی حق بدین مرده رسید / شد ز خاک مرده‌ای زنده پدید / تا نباید وحی تو غره مباش / تو بدان گلگونه طلال بقاش / بانگ و صیتی جو که آن حامل نشد / تاب خورشیدی که آن آفل نشد» (بازافکن، ۱۴۰۰، ۲۹، ۲۸).

### هنر از دیدگاه مولوی

مولوی در باب هنر در اشعارش بسیار سخن گفته است؛ ولی با توجه به اینکه نمی‌شود تمام این اشعار را بررسی کرد، به گفتاری از کتابی که هنر از دیدگاه مولوی در کتاب *فیه ما فیه*<sup>۲۳</sup> مولوی بررسی نموده است، اشاره خواهیم داشت. مریم جعفری در کتاب *هنر و خیال از دیدگاه مولوی* در بخش نتیجه‌گیری به نکات مهمی اشاره می‌کند که به این شرح است: «آدمی در حیطه علم نسبت به جهان (خواه جهان درون و خواه بیرون) منفعل است و در کار ادراک و شناخت آن است... آدمی با قوه خیالش (خیال متصل) صورت‌های حسی‌ای را که از جهان دریافت کرده است، می‌پرورد و هرچه زیباترشان در ذهن تصویر می‌کند... قوه خیال آدمی تنها با تصویرهای حسی‌ای سروکار دارد که قوه حس از جهان دریافت می‌کند... زیبایی، به لحاظ وجود شناختی، ویژگی خود اشیای زیباست، نه اینکه ما انسان‌ها برخی چیزها را زیبا ببینیم و برخی را نه... زیبایی آرامش‌بخش است و از این جهت لذت‌آفرین. حالات

23 . The Fihi Ma Fih

21 . Transcending Reason

22 . سورة مبارکه بقره آیه شریفه ۲۵۷



نماییم. پرویز منصوری<sup>۲۴</sup> در کتاب *تئوری موسیقی* می‌نویسد: «همان‌طور که یک معمار یا بنا برای ساختن خانه از آخر، سنگ، آهن، چوب و غیره استفاده می‌کند، همچنان که یک شاعر در ساختن شعر خویش واژه‌ها را به کار می‌گیرد؛ همان‌گونه که یک مجسمه‌ساز از گچ، برنز، گل، چوب و جز این‌ها استفاده می‌کند؛ آهنگ‌ساز نیز در ساختن موسیقی صداها و عوامل صوتی را به کار می‌بندد» (منصوری، ۱۳۸۳، ۲۱). بنابراین موسیقی یک امر ساختارمند است که دارای اصول و قواعد خاص خودش است و موسیقی بدون صدا و آوا و نوا معنایی ندارد.

نیاز است قبل از پرداختن به اصل عنوان مقاله، به مسئله فرهنگ بپردازیم. خود این مسئله از مهم‌ترین مباحث موجود در زمینه هنر موسیقی است. علامه جعفری<sup>۲۵</sup> (ره) در این زمینه با توجه به دیدگاه مولوی در کتاب *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو* چنین می‌نویسد: «[مولوی] سایه‌های حیات را به‌عنوان هدف حیات معرفی کند تا فرهنگ اصیل و خلاق به‌وجود آید؛ لطف شیر و انگبین عکس دل است/ هر خوشی را آن خوش از دل حاصل است/ پس بود دل جوهر و عالم عَرَض/ سایه دل چون بود دل را غرض؟ مهم‌ترین و باارزش‌ترین مختص فرهنگ هدف‌دار که به دنبال حیات هدف‌دار به تکاپو می‌افتد، تشکل منطقی عناصر فرهنگ است که عالی‌ترین آرمان انسانی است. این تشکل فرهنگی که عامل هدف‌داری نمودار می‌شود، درست شبیه به تشکل منطقی فعالیت‌های روانی انسانی است که از عامل هدف‌داری روح سرچشمه می‌گیرد» (جعفری، ۱۴۰۱، ۱۷۲).

موسیقی صرفاً یک تعداد نُت<sup>۲۶</sup> یا صدا نیست؛ بلکه موسیقی دارای یک ساختار و بخش روانی است؛ اما برای اینکه بدانیم موسیقی به لحاظ روانی دارای چه بُعد و ساختاری است، باید به واکاوی این مسئله بپردازیم. سوزان هلم<sup>۲۷</sup> در کتاب *روانشناسی موسیقی*<sup>۲۸</sup> در همین رابطه می‌نویسد: «ما بنا به مجموعه‌ای از دلایل موسیقی گوش می‌کنیم؛ از جمله اینکه حالات و احساساتمان را تغییر دهد، هویتمان را بهبود و برپا نگه دارد و در عین حال انجام دادن کارها معمول‌یورمان باشد. گوش دادن و ساختن موسیقی از فعالیت‌های محبوب بسیاری از مردم در اوقات فراغت است. میزان اشتغال ما به این فعالیت‌ها بسیار متفاوت است... موقعی که در مورد موسیقی‌ای که می‌شنویم اختیاری نداشته باشیم، ممکن است آثار ناهنجار جدی داشته باشد» (هلم، ۱۴۰۲، ۸۱).

به‌طور کلی، هنر با روان انسان سروکار دارد و نمی‌توان هنر را جدای از روان انسان در نظر گرفت. اساس هنر برای تأثیرگذاری بر روی روان آدمی پدید آمده است. علامه جعفری (ره) در همین زمینه می‌نویسد: «مولوی می‌گوید: تا بدانی کاسمان‌های سَمی/ هست عکس مُدرکات

آدمی/ گر نبودی عکس آن سَرُو سرور/ پس نخواندی ایزدش دارالغرور/ باده در جوشش گدای جوش ماست/ چرخ در گردش اسیر هوش ماست. در دیوان شمس نیز چنین می‌گوید: آوازه جمالت از جان خود شنیدیم/ چون باد و آب و آتش در عشق تو دویدیم/ اندر جمال یوسف گر دست‌ها بریدند/ دستی به جان ما بر، بنگر چه‌ها بریدیم. از مضمون این ابیات و همچنین با نظر به دلایل مقتضی که از تحلیل معرفت هنری برمی‌آید، کاملاً روشن می‌شود که قطب ذهنی یا وضع مغزی و روانی آدمی است که پدیده هنر را با عظمت خاصی که دارد، برای انسان‌ها مطرح و قابل توجه می‌سازد» (جعفری، ۱۴۰۱، ۲۵). گفته می‌شود موسیقی در روان انسان سه شرایط به‌وجود می‌آورد که به این شرح است: «اثر موسیقایی به هنگام شنیده شدن توسط فردی که تنها شنونده موسیقی است و نه اجراکننده آن، موجب سه رخداد در ذهن وی می‌شود که هریک از این سه نیز به دو وجه تفکیک می‌یابد. تمامی این موارد به‌صورت جداگانه و یا آمیخته با هم نیز می‌تواند در وجود فرد شنونده اثر موسیقایی بروز کند: الف: تبعیت (به‌صورت آوازی و حرکتی)، ب: تداعی (به‌صورت مسبوق عام، مسبوق عین) پ: تخیل (معلوم، مجهول)» (لطفی، ۱۴۰۰، ۷).

اینکه موسیقی دارای وجه‌هایی است، قابل بررسی است. می‌توان در این زمینه اذعان داشت: «فیثاغورث و پیروان او بر این باور بودند که موسیقی تقلید هارمونی کرات است... در مورد ذات و طبیعت موسیقی، نکته این است که بیان اصول اخلاقی یا غیراخلاقی از طریق موسیقی، آن‌طور که بسیاری از فلاسفه مطرح کرده‌اند، امکان‌پذیر نیست... سومین مورد درباره طبیعت یا ذات موسیقی این است که موسیقی فی‌نفسه مذهبی یا سیاسی نیست... موسیقی رشته‌ای از ریاضیات محض نیست. امروزه می‌دانیم که موسیقی با ریاضی و فیزیک و قوانین این دو علم ارتباط بسیار نزدیکی دارد و شاید بیشتر از سایر هنرها، بر پایه قوانین این دو علم استوار است... موسیقی تقلید اصوات طبیعی هم نیست... موسیقی تجربه هر روزه زندگی و در عین حال از تجربه هم بالاتر است. موسیقی شامل بسیاری از چیزهایی است که آن‌ها را تجربه نکرده‌ایم. در حقیقت موسیقی انعکاس صدای رؤیاهایم، آرزوهایم، سختی‌ها، مصائب، دردها و ایده‌های ماست. موسیقی، هنری است که در درونی‌ترین قسمت ضمیر ما وارد می‌شود و روح و روان عقل را تحت تأثیر قرار می‌دهد... انسان حالات خاص و ارزش‌های خاصی را به صداهای موسیقایی نسب می‌دهد» (رحمانیان، ۱۴۰۰، ۱۲۳-۱۲۰).

علامه جعفری (ره) در کتاب *موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی* حالات روانی انسان در موسیقی را این‌گونه بیان می‌دارد که البته قول مولوی را در این زمینه نیز در نظر می‌آورد: «این پدیده روانی که من

27 . Susan Hallam (1949)

28 . Music Psychology

24 . Parviz Mansouri (1925 - 2011)

25 . Mohammad-Taqi Ja'fari (1925 - 1998)

26 . Musical note

موسیقی و توان بهره بردن از آن را داشته باشد. گذشته از نقش شنونده، در اینکه اساساً می‌توان موسیقی را به‌عنوان یک ابزار برای ایجاد حالت‌های روحانی مورد استفاده قرار داد، اختلاف نظرهایی بوده است» (شعاعی، ۱۳۹۹، ۱۱).

بلخاری معتقد است موسیقی توسط کسانی چون مولوی از بند ابتذال رهنیده شده و موسیقی اصیل معرفی شده است. او می‌نویسد: «موسیقی چه در زمان امویان<sup>۳۰</sup> و چه عباسیان<sup>۳۱</sup> و حتی دوره‌های بعد به این آفات مبتلا گردید و گرچه بزرگانی را در بطن خود پروراند؛ اما گرمابخش مجالس بزم و لهو درباریان و عشرت‌طلبان شد و حتی کتب موسیقی نیز بنا به امر خلفا و امرا یا برای آنان نگاشته شد. تنها پرداخت نظری و فلسفی بزرگانی چون کندی<sup>۳۲</sup>، فارابی<sup>۳۳</sup>، بوعلی سینا<sup>۳۴</sup>، شیخ اشراق<sup>۳۵</sup>، امام محمد غزالی<sup>۳۶</sup>، اخوان الصفا و بعدها مولانا بود که موسیقی را از گرداب ابتذال رهناید و میراثی از بطن و عمق آن دوره به ما رساند» (بلخاری، ۱۳۹۵، ۵۳-۵۲).

همان‌طور که می‌دانیم، مولوی نسبت به فلسفه علم و دانش داشته است. در همین زمینه می‌توان بیان داشت که: «فلسفه وسطی یا ریاضیات شامل چهار بخش حساب، هندسه، موسیقی و هئیت بود. پایه و اساس تمام این علوم، ریاضی و قوانین آن است و از آنجا که از دیدگاه فلاسفه، تمام فواصل موسیقایی بر پایه نسبت‌های ریاضی بنا شده بودند، موسیقی نیز زیر مجموعه ریاضیات محسوب می‌شد» (رحمانیان، ۱۳۹۷، ۲۰).

### دیدگاه مولوی در باب ساز تنبور

در باب ساز تنبور باید گفت این ساز دارای قدمت چند هزار ساله است و دارای مقامات و روایت‌های متعددی است. پرویز منصوری در کتاب *سازشناسی درباره ساز تنبور* این‌گونه می‌نویسد: «دارای شکمی گلابی و دسته‌ای دراز است که بر روی آن از ۱۰ تا ۱۵ پرده بسته می‌شود. رویه جلویی شکم چوبی است. دسته این ساز، مانند سه‌تار<sup>۳۷</sup>، به سر ساز متصل است و سر در حقیقت، ادامه دسته است که بر روی سطوح جلویی و جانبی آن، هریک دو گوشی کار گذاشته شده که سیم به دور آن‌ها پیچیده می‌شوند» (منصوری، ۱۴۰۰، ۳۱).

محمدرضا درویشی درباره پیشینه ساز تنبور در کتاب *خود دایره المعارف سازهای ایرانی* این‌گونه می‌نویسد: «تنبور، ساز باستانی ایران

آدمی در حال تأثر از موسیقی جنبه فعال بودن خود را در مدیریت کامل وجود آدمی از دست می‌دهد و حالت انفعالی پیدا می‌کند، جای تردید نیست؛ همان من که هویت و ارزش و سعادت ابدی انسان در گرو آن است. مولوی این نکته را در ابیاتی که پیرامون حال پرستان آورده، بیان می‌کند» (جعفری، ۱۴۰۰، ۵۸۷).

نیاز است کمی درباره ارزش موسیقی و موسیقی ایرانی صحبت کنیم؛ اما ارزش‌ها در موسیقی ایران کدام هستند؟ محمدرضا درویشی<sup>۲۹</sup> در این خصوص می‌نویسد: «ارزش‌ها همان جنبه‌های مثبت فرهنگ‌ها، خاطره و سنت‌ها هستند. اینجا نیز مرز خطرناکی وجود دارد که کدام خاطره و سنت مثبت است و کدام منفی. به نظر من بخشی از سنت‌ها و خاطره‌ها و فرهنگ ضمن آنکه ارزشمند هستند، فقط مربوط به گذشته‌اند. این‌ها پدیده‌هایی موزه‌ای هستند. ما آن‌ها را نفی نمی‌کنیم؛ اما در موزه‌ها نگاه می‌داریم؛ زیرا با فعل و انفعالات قدرت سازگاری ندارند. بخش دیگر دارای ظرفیتی است که اگر به درستی به آن توجه شود، می‌تواند با شیوه نوین اجتماعی سازگار شود. این ارزش‌ها با اصل خود فرق کرده‌اند و فرایند این تغییر بسیار دشوار است و شاید هر ملتی ظرفیت و توانایی لازم برای آن را نداشته باشد. این دوره گذرا به زمینه اجتماعی ویژه نیازمند است. زمینه‌ای که از یک سوی احیای هویت را امری ضروری پندارد و از دیگر سو بتواند بدون غرق شدن در گذشته، با رجوع به آن، زمینه را برای نوگرایی فرهنگی آماده نماید که مقوله‌ای بسیار پیچیده است. بنابراین معادله احیای هویت و نوگرایی اگر خوش‌بینانه به آن بنگریم، قابل حل است» (درویشی، ۱۳۸۰، ۲۸۶)؛ اما در موسیقی ایرانی یک صفات و ویژگی بخصوصی دارد که رشیدی در این باره می‌نویسد: «در مورد موسیقی ایران و موسیقی نواحی ایران، وجوه مشترکی از حیث بیان موسیقایی و تنظیم و حتی کوک‌سازها وجود دارد» (رشیدی، ۱۴۰۰، ۱۳۶).

اینکه آیا موسیقی کارکرد سلوکی دارد یا نه، قابل بررسی است و در آن اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. موسیقی قطعاً دارای یک بُعد روحانی است. در غیر اینصورت نمی‌توانست بر روان انسان تأثیر بگذارد. در همین زمینه شعاعی می‌نویسد: «هرچند صورت، حجاب معناست؛ اما باید به این حجاب درآویخت تا به معنا راه یافت: مطرب آغازید پیش ترک مست / در حجاب نغمه اسرار آلت. به این ترتیب نغمه‌ها در خدمت معنا و محمل آن خواهند بود، هرچند این کارکرد سلوکی موسیقی کاملاً بستگی به شنونده آن دارد و اوست که باید اهلیت شنیدن

33 . Abu Nasr Muhammad al-Farabi (870 AD - 950 AD)

34 . Ibn Sina (980 AD - 1037)

35 . Suhrawardī (1154 - 1191)

36 . Al-Ghazali (c. 1058 - 1111)

37 . Setar

29 . Mohammad-Reza Darvishi (1955)

30 . Umayyad dynasty

31 . Abbasid Caliphate

32 . al-Kindī



و ساز آیینی و مذهبی سلسله اهل حق به‌شمار می‌رود. تنبور در منطقه گوران<sup>۳۸</sup> و کرند<sup>۳۹</sup> به تمیره، در منطقه صحنه به تمیره و در میان لک‌های لرستان و کرمانشاهان به تموره معروف است و در شعرهای سید یعقوب ماهیدشتی به‌صورت تمور آمده است. در مجلس نیاز و حلقه ذکر سلسله یارسان (اهل حق) تنبور تنها سازی است که اجازه دخول دارد و ظاهراً از بدو پیدایش این سلسله از جمله لوازم مجلس نیاز و حلقه ذکر یارسان بوده است. این ساز در جامعه‌ی اهل حق از حرمت و قداست خاصی برخوردار است. اگرچه به جز تنبورنوازان اهل حق، نوازندگان غیر اهل حق نیز از تنبور استفاده می‌کنند؛ اما این نوازندگان نیز متوجه اهمیت و حرمت این ساز هستند. تنبور از خانواده دوتار<sup>۴۰</sup> یا به عبارت دقیق‌تر، نام قدیمی و باستانی دوتار است. در میان سازهای خانواده دوتار، تنبور تنها ساز زهی<sup>۴۱</sup> زخمه‌ای رایج در منطقه غرب ایران است. تمرکز عمده این ساز در حال حاضر در استان کرمانشاه در دو حوزه گوران و صحنه<sup>۴۲</sup> و در نواحی شمالی استان لرستان به‌ویژه مناطق محل سکونی لک‌ها است. به‌طور کلی هر کجا که جماعتی از سلسله یارسان سکونت داشته باشند، تنبور در آنجا دیده می‌شود» (درویشی، ۱۳۹۰، ۳۱۱).

مولوی ساز تنبور را یک ساز ماورایی<sup>۴۳</sup> معرفی می‌نماید. وی درباره تنبور می‌گوید: «بانگ گردش‌های چرخست این که خلق / می‌سرایندش به طنبور و به حلق / مؤمنان گویند که آثار بهشت / نغز گردانید هر آواز زشت / ما همه اجزای آدم بوده‌ایم / در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم» (مولوی، ۱۳۴۵، ۱۷۲). با توجه به شعر مذکور، ساز تنبور یک سازی است که حتی لحن آن در بهشت نیز شنیده شده است و دارای نعمات جهان دیگری است. مولوی معتقد است هنگامی که انسان صدای تنبور را بشنود، از خودبی‌خود می‌شود. وی می‌گوید: «طنبور چو تن تن برآرد به نوا / زنجیر در آن شود دل بی‌سروپا» (مولوی، ۱۳۷۶، ۶۲) به زعم مولوی، در دل تنبور یک ناله‌ای نهفته است که هم ناله ساز سُرنا نیز است. وی می‌گوید: «عیسی چو تویی ما را هم کاسه مریم / کن طنبور دل ما را هم ناله سُرنا کن» (مولوی، ۴۹). او در این باره اشعار دیگری دارد که معتقد است ناله درونی خودش با ناله ساز تنبور هم آواز است. به‌عبارتی این قرابت برای او و ساز تنبور هم داستان است. وی می‌گوید: «جان من از ناله چو طنبور شد / حال دلم بشنو از آواز تار» (مولوی، ۱۳۷۸، ۱۲۳). مولوی اشعار دیگری دارد که نشان می‌دهد وی نسبت به ناله سازهایی چون سُرنا و تنبور اعتقاد راسخ دارد. وی می‌نویسد: «ز مطرب ناله سرنای خواهیم / ز زهره زاری طنبور خواهیم» (مولوی، ۱۳۷۸، ۳۹). همچنین وی می‌نویسد: «دل رنجور به طنبور نوایی دارد / دل

صدپاره خود را به نوایش دادیم» (مولوی، ۱۳۷۸، ۳۹). و این دل رنجور است که توانایی درک ساز تنبور را دارد؛ چراکه انسان تا به امری هم داستان بنا شد، نمی‌تواند با آن سخنی داشته باشد.

## مولوی و دف

محمدرضا درویشی در کتاب *دایرة المعارف سازهای ایرانی* درباره ساز دف این‌طور می‌نویسد: «دف متشکل از یک بدنه استوار قاب‌مانند چوبی است که بر یک طرف آن پوست کشیده‌اند. از آنجا که ارتفاع این بدنه کم است، گروه دف‌ها و دایره‌ها را در سازشناسی، سازهای دارای قاب می‌نامند» (درویشی، ۱۳۹۲، ۳۹۷).

مولانا اشعار زیادی در باب دف دارد و پرداختن به همه این اشعار در مقاله حاضر کمی دشوار می‌نماید. مولوی درباره دف می‌گوید: «ما چنگ زدیدم از غم در یار و رخان ما / ای دف تو بنال از دل وی نای به فریاد آ» (مولوی، ۱۳۷۶، ۸۲). داستان تنبور در مورد دف نیز از دیدگاه مولوی وجود دارد؛ چراکه وی معتقد است دف هم مانند تنبور سر درون انسان را آشکار می‌سازد و با هم هم‌آوا و هم‌غم می‌شوند و ناله سر می‌دهند. یکی از سنت‌هایی که نه تنها در ایران؛ بلکه در کشورهای دیگر نیز مرسوم است این است که برای مراسم غم نیز از ساز استفاده می‌شود. مولوی توصیه می‌کند که در مراسم خاکسپاری از این ساز بهره برده شود. وی می‌گوید: «میا بی‌دف به گور من برادر / که در بزم خدا غمگین نشاید» (مولوی، ۱۳۷۸، ۲۱). همچنین معتقد است که حتی مراسم خاکسپاری باید با موسیقی و نوا همراه باشد. مولوی معتقد است که دف می‌تواند باعث از خودبی‌خود شدن و سرمستی شود. «ای مطرب جان چو دف به دست آمد / این‌پرده بزن که یار مست آمد» (مولوی، ۱۳۷۸، ۲۱). به زعم مولانا آدمی باید سماع و سرمستی را با دف یاد بگیرد. وی در همین مورد می‌نویسد: «به موافقت بیابد تن و جان سماع جانی / ز ریاب و دف و سُرنا و ز مطربان درآموز» (مولوی، ۱۳۷۶، ۲۲). از دیدگاه مولوی، ساز دف دارای یک نوع حکمت به خصوصی است. وی در این باره می‌نویسد: «بر ضرب دف حکمت این خلق همی‌رقصدند / بی‌پرده تو رقص یک پرده نپندارم» (مولوی، ۱۳۷۸، ۳۷) و دیگر اینکه دف دارای یک نعره و فریاد به‌خصوص خود است. «که از آن کف گوهر هستی و سرمستی بریم / که از آن دف نعره و فریاد زیر و بم خوریم» (مولوی، ۱۳۷۸، ۴۰).

دف یکی از سازهایی است که در مراسم آیینی از آن بسیار استفاده می‌شود. این ساز بیشتر در میان اقوام کُرد استفاده می‌شود. البته امروزه در سراسر ایران رواج پیدا کرده است و حتی در مراسم‌هایی چون نوروز از آن بهره می‌برند. در همین راستا می‌توان ادعان داشت: «آنچه

41 . String Instrument

42 . Sahneh

43 . Supernatural

38 . Goran

39 . Kerend

40 . Dutar

تو را سرنا» (مولوی، ۱۳۷۸، ۴). ساز سرنا بزعم مولوی یک شیرینی و حُزن ویژه‌ای است. مولوی معتقد است: «عاشقان نالان چونای و عشق همچون نای‌زن/ تا چه‌ها درمی‌دمد این عشق در سرنا‌ی تن/ هست این سر ناپدید و هست سرنا‌ی نهان/ از می لب‌هاش باری مست شد سرنا‌ی من/ گاه سرنا می‌نوازد گاه سرنا می‌گزد/ آه از این سرنا‌ی شیرین‌نوی نی‌شکن» (مولوی، ۱۳۷۸، ۵۱). مولوی بسیار تأکید دارد سازها به‌خصوص ساز سرنا باعث از خودبی‌خود شدن و سرمست شدن می‌شوند. وی اذعان می‌دارد: «به حق آن لب شیرین که می‌دمی در من/ که اختیار ندارد به ناله این سرنا» (مولوی، ۱۳۷۸، ۹). از دیدگاه مولوی انسان وقتی به درجه‌ای از عشق الهی که می‌رسد تنها چیزی که کم دارد، ساز، به‌خصوص ساز سرنا است. وی می‌گوید: «چو ما در چنگ عشق اندر فتادیم/ چه کم آید بر ما چنگ و سرنا؟» (مولوی، ۱۳۷۸، ۵). نالیدن در شعر مولوی همان درد دل و هم‌آوا و هم‌نوا شدن با دیگری است و آن دیگری می‌تواند ساز باشد و انسان برای تنهایی خود به ساز پناه می‌برد. وی معتقد است: «بنال ای یار چون سرنا که سرنا بهر ما نالد/ از آن دم‌ها پراتش که در سرنا دمیدستم» (مولوی، ۱۳۷۸، ۳۵).

### موسیقی و آواز از دیدگاه مولوی

از دیدگاه مولوی، آهنگی از درون انسان قصد نغمه دارد که انسان باید مراقب آن باشد. نغمه‌ای که درون انسان است، دارای اصوات الهی است و انسان با دل سپردن به آن می‌تواند به راز هستی آگاه و واقف شود. مولوی می‌گوید: «مراقب آن همه زیبایی باش که از تو منعکس می‌شود و بخوان آهنگی عاشقانه برای وجودت (که تو را تحت تأثیر قرار بدهد)» (Rumi, 2018: 46) به عبارتی این نغمه درونی یک نغمه عاشقانه است برای معشوق انسان که آدمی لبریز از آن می‌شود. مولوی می‌گوید: «بگذار گلوت آهنگ آنقدر واضح و قوی الحانی را ایجاد نماید که حتی امپراتور از شنیدن آن احساس شگفتی نماید» (Rumi, 2015: 147) به عبارتی انسان باید به آواز درون خود گوش بسپارد و بداند آن نغمه‌ای که از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل می‌نشیند. مولوی معتقد است: «ما به ندرت موسیقی درونی را می‌شنویم؛ اما با وجود این، همه ما با آن پای‌کوبی می‌کنیم» (Rumi, 2015: 147) به عبارتی هر انسانی دارای یک نغمه و صوت آهنگین است که شاید خودش متوجه آن نباشد؛ ولی از طریق آن است که طرب و شوق و ذوق و پای‌کوبی اتفاق می‌افتد.

مولوی می‌گوید: «بلبل‌ها را در قفس می‌گذارند؛ زیرا آوازهایشان لذت می‌بخشد؛ اما چه شخصی از نگه‌داری کلاغ شنیده است؟» (Rumi, 2015: 263) به عبارتی، انسان از نغمه و موسیقی احساس

تحت عنوان موسیقی دف در عصر شناخته می‌شود، منشأ خود را از نحوه تلقی آیینی و امی قوم باستانی - اکراد - اخذ کرده است. چگونگی پیدایش شیوه اصیل دف‌نوازی در حلقه‌های ذکر، به اجرای اهوراخوانی‌ها یا دعاها و آوازهای مقدس زردشتی بازمی‌گردد. به دیگر سخن، تجلی این آواها در نحوه تلقی دینی جدید ایرانیان - دین اسلام - نزد اقوام گرد منجر به پیدایی موسیقی خانقاه شد که دف و طاس<sup>۴۴</sup> (ساز کردی) ارکان نوظهور آن هستند. علت اضافه شدن دو ساز مقتدر و عمیق دف و طاس به این آواها، فراق‌کنی معانی عمیق گذشته در فضای غیر زبان کلمات است. حال در حوزه آیینی - دینی پیش آمده، تغییر اعتقادات کهن در کنار زبان وابسته به کلمات دین جدید در ضربات قدسی دف و طاس نهفته شد» (درویشی، ۱۳۹۲، ۳۹۶).

### مولوی و سرنا

محمد رضا درویشی در کتاب *دایره المعارف سازهای ایرانی* درباره ساز سرنا این‌گونه می‌نویسد: «خانواده سرنا در قلمرو جغرافیایی ایران و خارج از ایران با هر نامی که شناخته شود، ویژگی‌های ظاهری و ساختاری نسبتاً مشابه‌ای دارند. سرنا تقریباً در هر پنج قاره جهان و نیز قریب به اتفاق در تمام مناطق جغرافیایی ایران حضور دارد و با نام‌های مختلفی شناخته می‌شود. نوع بلندتری از آن با دهانه شیپوری بزرگ فلزی با عنوان کرنا در میان ایل قشقایی، ایل بختیاری و طوایف لر در کهگیلویه و بویراحمد حضوری چشمگیر دارد. حتا نوع مهاجر آن از آفریقا به نام سرنا‌ی لیوا (ساز لوا) در بنادر و جزایر هرمزگان وجود داشته است. نمونه‌های خوش‌ساخت سرنا از باکو (جمهوری آذربایجان) به آذربایجان شرقی در ایران منتقل شده و به تدریج جایگزین سرناهای قدیمی و محلی شده است. درباره چگونگی شکل و ساختمان لوله صوتی سازهای خانواده سرنا بسیار می‌توان سخن گفت. اجمالاً اینکه سرنا یک نمای بیرونی دارد و یک وضعیت درونی که همان وضعیت کونیک (مخروطی) داخل لوله صوتی است. نمای بیرونی نسبتاً مخروطی شکل است و وضعیت کونیک داخلی، هم در سرناهای نواحی مختلف ایران متفاوت است و هم در سرنا نواحی مختلف جهان» (درویشی، ۱۴۰۲، ۱۵۳).

مولوی تقریباً بیش از ۲۰ بار در اشعار خود به ساز سرنا اشاره داشته است که در این مقاله فقط به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. مولوی در باب ساز سرنا همچون دف و تنبور سرنا را دارای یک ناله به‌خصوص خود می‌داند. وی می‌نویسد: «نالۀ سرنا و تهدید دهل/ چیزی کی ماند بدان ناقور کل» (قونوی، بی‌تا، ۱۷). از دیدگاه مولوی، ساز سرنا دارای یک وجاهت به‌خصوصی است و باید حتماً در مجلس‌ها حضور داشته باشد؛ ولی اگر نبود، باید به جای آن از ساز رباب و دف استفاده شود. «رها کن این سخن‌ها را بزن مطرب یکی پرده/ رباب و دف به پیش آور اگر نبود

44. Tas



لذت وافر می‌کند؛ اما به‌زعم مولوی، کدام انسان را می‌توانیم بیابیم که به جای شنیدن صدای بلبل به صدای کلاغ گوش بسپارد. به عبارتی هر مسئله‌ای دارای زیبایی خاص خود است؛ اما انسان از نغمه‌های خوش‌الحان و لطیف است که احساس لذت می‌کند. گرچه هر آنچه خدا آفریده است، دارای زیبایی است. مولوی می‌گوید: «وقتی گل رز رفت و باغ پژمرده شد دیگر آواز بلبل را نخواهی شنید. معشوق همه چیز است. عاشق تنها یک حجاب معشوق زنده است. عاشق یک چیز مرده است اگر از عشق خود برای معشوق دریغ کند، عاشق مانند پرنده‌ای بی‌مراقبت می‌ماند، عاشق مانند پرنده‌ای بی‌بال می‌ماند. اگر نور معشوق غایب باشد، چگونه بیدار و آگاه خواهیم بود؟ عشق اراده می‌کند که این کلمه مطرح شود» (Rumi, 2008: 109) به عبارتی، عاشق همچون یک بلبل است که نعمات خوش‌سرمی‌دهد. از دیدگاه مولوی، آدمی باید برای معشوق خود همچون یک پرنده باشد و بتواند برای معشوق خود نغمه‌سرایی کند.

مولوی در اشعار خود به آواز و معشوق اشارت‌های بسیاری کرده است؛ به‌عنوان نمونه مولوی معتقد است: «یک لحظه شادی، من و تو در ایوان نشسته‌ایم، ظاهراً دو نفر، اما یکی در روح، من و تو، آب جاری زندگی را اینجا احساس می‌کنیم، من و تو، با زیبایی باغ و آواز پرندگان. ستارگان ما را تماشا خواهند کرد و ما به آن‌ها نشان خواهیم داد که هلال باریک بودن چیست. من و تو بی‌خود، با هم خواهیم بود، بی‌تفاوت به گمانه‌زنی‌های بیهوده، من و تو. طوطی‌های بهشت درحالی که با هم می‌خندیم، من و تو، به شکلی روی این زمین و به شکلی دیگر در شیرینی بی‌انتها، شکر خواهند شکست» (Rumi, 2014: 19)

یکی از موارد مهم در اندیشه مولوی سماع است؛ اما ویژگی سماع چیست و چگونه اجرا می‌شود. پوریا لشنی در این باره این چنین می‌نویسد: «آن‌ها به آرامی در خلاف جهت عقربه‌های ساعت - برای ادای احترام به علم الحیات خون قرون وسطایی - در اطراف خود و مرکز حرکت می‌کنند و در نهایت شروع به چرخیدن می‌کنند و حکمت پشت این عمل را در نظر دارند. این بخش ذهن را از بدن جدا و منفک می‌سازد و به معنای آزادی روح از بُعد جسمانی است. همان‌طور که آب ستاره‌ها و ماه را خود منعکس می‌کند، بدن ذهن و روح را بازتاب می‌دهد»<sup>۴۵</sup>. مولوی می‌گوید: «خموش باش زمانی بساز با خمشی / که تا برای سماع تو چنگ ساز کنم» در سماع یک خموشی وجود دارد که این چرخش انسان را در نهایت به مرز روشنایی و نور می‌رساند. بنابراین از دیدگاه مولوی بر سماع تأکید بسیار دارد. از دیدگاه مولوی، انسان خود از موسیقی بهره‌مند است و به نوعی خود یک نوع موسیقی به حساب می‌آید. «انسان به‌عنوان کامل‌ترین ساز و سایر سازها که براساس هم نوایشان با صوت انسان رتبه‌بندی می‌شوند» (کریمی، ۱۴۰۱، ۱۰۲).

علامه جعفری درباره نظر مولوی در باب موسیقی و سماع می‌نویسد: «گفته می‌شود با بررسی گفته‌های مولوی در کتاب مثنوی نمی‌توان به یک نظریه با استدلال معین درباره موسیقی رسید. در بعضی موارد، موسیقی را می‌ستاید، مثل این ابیات... چرخ را در زیر پای آر ای شجاع / بشنو از فلک بانگ سماع / پنبه و سوساس را بیرون کن ز گوش / تا به گوشت آید از گردون خروش / مطرب عشق این زند وقت سماع / بندگی بند و خداوندی صداع در مورد دیگر می‌گوید: پس غذای عاشقان آمد سماع / گه در او باشد خیال اجتماع / قوتی گیرد خیالات ضمیر / بلکه صورت گردد از بانگ صغیر» (جعفری، ۱۴۰۱، ۱۲۸-۱۲۷).

در دو بیت اخیر به این معنی تصریح می‌کند که جذابیت موسیقی ناشی از تحریک خیالات است. در ابیاتی دیگر می‌گوید: می‌چه باشد، یا جماع و یا سماع / تا تو جویی ز آن نشاط و انتقاع؟ مگر اینکه گفته شود: منظور مولوی از سماع، لهو و لعبی است که در ممنوعیت آن کسی تردید ندارد» (جعفری، ۱۴۰۱، ۱۲۸-۱۲۷). علامه جعفری درباره سماع از دیدگاه مولوی در کتابی دیگر از خود این‌طور می‌گوید: «اگر با این تحقیق عمیق که مولوی درباره حال مطرح کرده است، با موسیقی سماع را تجویز کند - چون به اعتراف خود مولوی، موسیقی به‌وجود آورنده تخیل و حال‌های زودگذر است - شبه تناقض‌گویی را مرتکب می‌شود که از شخصیتی مثل مولوی بعید به‌نظر می‌رسد. آیا ابیات زیر که مولوی آن را در کمال اشراف و احاطه بر وضع روانی انسان‌ها در حالات بی‌خودی سروده است، مؤید نظر عمیق او درباره موسیقی نیست؟ جمله عالم ز اختیار و هست خود / می‌گریزد در سر سرمست خود / تا دمی از هوشیاری وا رهند / ننگ خمر و بنگ بر خود می‌نهند / جمله دانسته که این هستی فح است / ذکر و فکر اختیاری دوزخ است / می‌گریزند از خودی در بی‌خودی / یا به مستی یا به شغل ای مهتدی» (جعفری، ۱۴۰۰، ۵۸۸).

اما آیا سماع یک امر عقلانی است و با تجربه می‌توان آن را اثبات کرد؟ به‌زعم برخی از محققان، نظرشان موافق است و برخی دیگر در این امر با هم هم‌نظر نیستند. عشق و عقل گاه با یکدیگر ناسازگار هستند. «آنچه در این سیروسولوک حاصل می‌شود، به تعبیر خود عرفا و نیز فلاسفه‌ای که در باب عرفان تحقیق می‌کنند، بیان‌ناپذیر و بالتبع، غیرقابل تحقیق به زبان علم و عقل است» (بلخاری، ۱۳۸۹، ۱۱۹)؛ اما قرار نیست هر آنچه واقعیت داشته باشد، از طریق عقل قابل اثبات باشد؛ چراکه عقل محدود است؛ اما آیا امری به اسم موسیقی عرفانی وجود دارد یا خیر. در این زمینه می‌توان به این مطلب اشاره داشته باشیم: «موسیقی عرفانی به مفهوم واقعی کلام ریشه در تمرکز و تحرک حواس باطنی مانند الهام و خلاقیت و روشن‌بینی دارد که ابزار سیر در وحدت عالم است و دل را به وجود یگانه از طریق ذوق و عشق پیوند می‌دهد. گردش‌های ریتم و ملودی با خلصه‌ای از حواس ظاهری عبور

45 . www.parsagon.com/the-sama-hearing-with-the-heart/

می‌کند و حواس باطنی را فعال می‌کند و گاهی ناشنیده‌های ملودیک را شنیدنی و ادراک‌های غنی موسیقایی و موزن را دریافت می‌کند» (محمدی، ۱۴۰۱، ۸۸).

### نتیجه‌گیری

از دیدگاه مولوی، هنر و موسیقی باید تجربه شود و این تجربه در نهایت انسان را به درک و شهود خاصی می‌رساند. مولوی معتقد است ساز دف، سرنا و تنبور هر کدام دارای یک ناله به‌خصوص خود هستند و می‌تواند با غم و اندیشه انسان هم داستان شود و حتی حکمت در هر سازی و اخلاق و تزکیه نفس در هر کدام آن‌ها بسیار مهم است. موسیقی از دیدگاه مولوی یک امر بهیشتی است و انسان را می‌تواند به عالم بالا متصل سازد. در این عشق و حکمت و عقل و خرد و البته سماع جایگاه ویژه‌ای دارند. از دیدگاه مولوی، اخلاق امری است که انسان برای آنکه بتواند به عالم بالا متصل شود، در نظر بیاورد باید او از حسد و کینه‌ها دوری گزیند تا بتواند در مسیر خود موفق شود. مولوی خود به موسیقی واقف بوده است و حتی می‌گویند دف هم می‌نواخته است و از دیدگاه او تمام سازها به‌خصوص ساز تنبور و دف و سرنا همگی دارای یک حزن و ناله‌ای هستند که می‌تواند یار و غم‌خوار انسان باشند و انسان را به آن درجه اعلا از عرفان برساند.

## \* قرآن

- بازافکر، کاظم (۱۴۰۰)، *وحی و معجزه از دیدگاه مولوی*، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌المللی.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۹)، *آشنایی با فلسفه معاصر*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، *سرگذشت هنر در تمدن اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- جعفری، محمد تقی (۱۴۰۱)، *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تدوین و نشر علامه جعفری.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱)، *فرهنگ پیشرو فرهنگ پیرو*، چاپ سوم، تهران: مؤسسه تدوین و نشر علامه جعفری.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱)، *فلسفه فرهنگ و هنر*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱)، *موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی*، چاپ چهارم، تهران: ارمغان طوبی.
- جعفری، مریم (۱۳۹۸)، *هنر، خیال، زیبایی تولید هنری از دیدگاه مولوی بر اساس کتاب فیه ما فیه*، تهران: کرگدن.
- درویشی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *از میان سرودها و سکوت‌ها*، تهران: ماهور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، *دایرة المعارف سازهای ایرانی*، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: ماهور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، *دایرة المعارف سازهای ایرانی*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: ماهور.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰)، *دایرة المعارف سازهای ایرانی*، جلد سوم، تهران: ماهور.
- رحمانیان، آرین (۱۳۹۷)، *فلاسفه شرق و موسیقی*، تهران: نای و نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰)، *فلاسفه و موسیقی از یونان باستان تا نیچه*، چاپ سوم، تهران: فرهنگستان هنر.
- رشیدی، صادق (۱۴۰۰)، *درآمدی بر نشانه‌شناسی موسیقی*، چاپ دوم، تهران: علم.
- ریس، ویلیام (۱۴۰۰)، *فرهنگ فلسفه*، جمعی از مترجمین (به سرپرستی غلامرضا اعوانی)، چاپ دوم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- زاده محمدی، علی (۱۴۰۱)، *موسیقی شهودی و شیدایی ایران*، چاپ دوم، تهران: شباهنگ.
- شارپ، رابرت آگستوس (۱۳۹۹)، *درآمدی بر فلسفه موسیقی*، تهران: بان.
- شیخ شعاعی، محمد حسین (۱۳۹۹)، *موسیقی و معنویت از دیدگاه عارفان تا قرن هفتم*، تهران: مولی.
- عروج‌نیا، پروانه (۱۳۹۳)، *مفهوم حکمت در تصوف و عرفان اسلامی*، تهران: هرمس.
- قونوی، محمد بن عبدالله (بی‌تا)، *مثنوی معنوی*، بی‌جا، بی‌نا.
- کرمی، پریرسا (۱۴۰۱)، *تاریخ موسیقی ایران از دستان تا دستگاه*، چاپ سوم، تهران: هم آواز.
- لطفی، شریف (۱۰۰)، *اندیشه‌های موسیقایی*، چاپ چهارم، تهران: دیبایه.
- منصوری، پرویز (۱۳۸۳)، *تئوری بنیادی موسیقی*، چاپ هفدهم، تهران: کارنامه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰)، *سازشناسی*، چاپ هفتم، تهران: زوار.

فصلنامه علمی مطالعات هنر و زیباشناسی

دوره سوم، شماره ۹، پاییز ۱۴۰۲

مولوی؛ جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۸)، کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۷۶)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

هَلَم، سوزان. (۱۴۰۲)، روانشناسی موسیقی؛ ترجمه سهند سلطاندوست، تهران: ققنوس.

Lashini , Pouran, (2019), The Sama: Hearing with the Heart The Sama: Hearing with the Heart, In:

[www.parsagon.com/the-sama-hearing-with-the-heart/](http://www.parsagon.com/the-sama-hearing-with-the-heart/)

Rumi, Mevlana Jalaluddin, (2014). "Another city'. a selection of poems from the Persian, North Carolina: Lulu Press Inc.

\_\_\_\_\_. (2008). "The Pocket Rumi", Colorado: Shambhala Publications.

\_\_\_\_\_. (2015). "Selected Poems", London, United Kingdom: Penguin UK.

\_\_\_\_\_. (2018). "The Spiritual Poems of Rumi", Publishing: Wellfleet.

## **A short review on the wisdom and philosophy of ethics and music with an emphasize on the three musical instruments, the tanbur, the Daf, and the sorna, from Molana point of view**

### **Abstract**

The present article wants to examine Molavi's point of view on ethics and music. In any case, first, this article is going to examine the concept of philosophy and wisdom, then art and aesthetics. it examine ethics in general, based on Molavi's point of view, and finally, we will investigate the music and instruments of the tanbur, Daf, and sorna. based on Molavi's view, music can lead a person to a high moral level and free him from ego and telling "me", but the requirement of this issue is that he/she should get rid of himself and being a liberated and free person. According to Maulvi, a high-level person is getting rid of hatred and having forgiveness. Based on Molavi's, the tanbur is an instrument with transcendent concepts. Daf and Sorna have a high position in his viwe.

Key words: Molavi, Tanbur, Daf, Sorna, Ethic.